



ارنست همینگوی شارح هستی گرایی یا پوچ گرایی: بررسی عناصر اگزیستانسیالیستی در رمان «خورشید همچنان می دمد»

علیرضا منصورنیا (نویسنده مسؤول)

عضو هیات علمی دانشکده زبانهای خارجه و ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سنندج، ایران

رقیه علوی

عضو هیات علمی دانشکده زبانهای خارجه و ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سنندج، ایران

تاریخ دریافت: ۹۲/۵/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۲۸

چکیده

اگزیستانسیالیسم یکی از مکاتب فلسفی قرن بیستم است که با توجه عمده خود به مسائلی همچون وجود انسانی، فردیت، اخلاق و ایمان تأثیر عمیقی بر ادبیات و هنر در قرن بیستم گذاشته است. اگزیستانسیالیسم به معنای «اصالت وجود» است و بر «تقدم وجود بر ماهیت» تأکید دارد. به همین دلیل نویسندگان قرن بیستم به دلیل مؤلفه های تاریخی، اجتماعی و سیاسی خاص این صده سعی

داشته اند تا انسان قرن بیستم را با این دیدگاه مورد کنکاش قرار دهند تا جایگاه متزلزل انسان مدرن در این قرن و معنا باختگی حاصل از حوادث پیچیده این صده را بیشتر بشناسند و بشناسانند. با وجود تمرکز نحله فکری اگزیستانسیالیسم یا هستی گرایی بر مؤلفه هایی مانند معنا باختگی در زندگی انسان معاصر این تفکر در آثار ادبی نویسندگانی مانند همینگوی گاهی با تفکر نهیلیسم یا پوچ گرایی اشتباه گرفته می شود و در نتیجه برخی این نوع دیدگاه نسبت به جایگاه انسان معاصر را با تفکرات نهیلیستی اشتباه گرفته و به دنبال تفسیر نهیلیستی یا پوچ گرایانه در آثار نویسندگانی مانند همینگوی هستند. در این تحقیق سعی شده با مطالعه رفتار و نگرش شخصیت های رمان «خورشید همچنم می دمد» اثر ارنست همینگوی از دیدگاه مکتب اگزیستانسیالیسم به ریشه های این تفکر نزد نویسندگانه مهم و پرکاری مانند همینگوی پرداخته شود و بین تفکرات پوچ گرایانه و هستی گرایانه در آثار ارنست همینگوی تمایز قائل شود. بررسی نوع شخصیت پردازی همینگوی در این رمان از دیدگاه اگزیستانسیالیستی می تواند به درک درست از تفاوت بین تفکر پوچ گرایی و هستی گرایی در آثار همینگوی ناشی شود.

کلید واژه ها: اگزیستانسیالیسم، رمان «خورشید همچنم می دمد»، ارنست همینگوی، شخصیت، معنا باختگی، پوچ گرایی.

مقدمه

اگزیستانسیالیسم از ریشه فعل «existo» در زبان لاتین استخراج گردیده که به معنی «خروج از»، «ظاهر شدن» و «برآمدن» است. این اصطلاح معمولاً مترادف با «بودن و هستی» استعمال می شود. اما به اصطلاح فلسفه ی اصالت وجود، فقط به موجودات آگاه از واقعیت خاص گفته می شود. به عبارت دیگر، اگزیستانسیالیسم به نحوه ی خاص هستی انسان اطلاق می شود (نوالی ۱۳۷۲: ص ۱۷)

اگر به تاریخچه پیدایش اگزیستانسیالیسم نظری بیاندازیم در می یابیم که ریشه این تفکر در آثار فیلسوفانی چون فردریش نیچه، سورن کی یرکگارد، هایدگر و سارتر نهفته است. و نویسندگانی چون ژان پل سارتر، سیمون دوبوار، فئودور داستایوسکی، فرانتس کافکا و آلبر

کامو اندیشه‌های این مکتب را تحت تاثیر خود قرار داده‌اند. توسط، گابریل مارسل، فیلسوف فرانسوی، در دهه ۱۹۴۰ واژه اگزیستانسیالیسم را بکار گرفت و ژان پل سارتر اگزیستانسیالیسم را در مقاله‌ای با نام اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر مطرح کرد، فیلسوف دانمارکی، سورن کی‌یرکگارد، یکی از تأثیرگذارترین فلیسوفانی بود که این مکتب را تحت تأثیر قرار داد. بحران وجود آدمی دغدغه اصلی فلسفه کی‌یرکگارد بود و چون در حقیقت او اولین فردی بود که صراحتاً سوالات اگزیستانسیالیستی را در کانون توجه فلسفه اش قرار داد او را به عنوان اولین اگزیستانسیالیست می‌شناسند.

اینکه فلسفه ی اگزیستانسیالیسم از چه تاریخی شروع شده مورد اختلاف نظر محققان است؛ برخی آغاز آن را از اندیشه‌های «کی‌یرکه‌گور» می‌دانند، برخی هم معتقدند باید از «شیلینگ» آغاز کرد، برخی هم معتقدند که تا «کانت»، «پاسکال» و «سنت آگوستین» و حتی عهد عتیق می‌توان پیش رفت و رگه‌هایی از آراء این مکتب را در آنها سراغ گرفت اما این مکتب فلسفی از جنگ جهانی دوم به بعد در آلمان رواج یافت، سپس به فرانسه، ایتالیا و سایر نقاط جهان رسید و در محافل ادبی و مطبوعات تأثیر گذاشت (انصاری ۱۳۷۵: ص ۲۷).

مکتب اگزیستانسیالیسم مانند بسیاری از مکاتب قبل از خود که بر قوانین و نظامهای کهنه پیشین شوریدند ماهیتی اعتراضی و شورشگر دارد و نهضتی برای اعتراض به همه نظامها و قانونهای آرمانگرایانه‌ای پیش از خود است که می‌خواهند برانسان مسلط شوند. اگزیستانسیالیسم در جست‌وجوی انسان‌گرایی تازه‌ای است که به انسان و مفهوم وجودی او می‌پردازد و «ماهیت» انسان را از «وجود» او مجزا می‌داند. از نظر اگزیستانسیالیستها فقط خدا است که ماهیت و وجودش جدایی‌ناپذیر است. بطور معمول انسان براساس پیش‌زمینه ذهنی و دانشی که درمورد پدیده‌ای داریم به واقعیت آن می‌رسیم، درحالی‌که اگزیستانسیالیست‌ها عکس این روش را به کار می‌گیرند، یعنی سعی می‌کنند بدون دخالت ذهن و منطق به واقعیات پدیده‌ای برسند و مفاهیم انتزاعی را به صورت بسیار ملموس و قابل احساس درک کنند، برخلاف ذهن‌واندیشه که واقعیتهای عینی را به صورت انتزاعی درک می‌کند. تفکر اگزیستانسیالیستی به نظریات روانشناسان «رفتارگرا» بسیار نزدیک است که ذهن انسان را در بدو تولد به «لوحی سفید» تشبیه می‌کنند. یعنی انسان بدون هیچ پیش‌زمینه ذهنی به دنیا می‌آید و به تدریج با عمل خود در جریان زندگی، خود و تفکر خود را می‌سازد.

پیشینه تحقیق

همینگوی یکی از پر فروش ترین و پر خواننده ترین نویسندگان آثار داستانی ادبیات آمریکاست و بدون شک مقالات و پایان نامه های متعددی در مورد این نویسنده و به خصوص رمان «خورشید همچنان می دمدم» نوشته شده است. در این میان با وجود رویکرد این مقاله که از دیدگاه تفکر اگزیستانسیالیستی به خوانش این رمان می پردازد مقالات و پایان نامه های متناسب با این موضوع محدود تر شده و در این میان چند اثر برجسته و تأثیر گذار وجود دارد که در این بخش به اختصار به آنها پرداخته می شود.

مقاله جویی پاسینی با عنوان *ارنست همینگوی و اگزیستانسیالیسم* (۲۰۱۳) یکی از مقالات تحلیلی موفق در زمینه ارتباط آثار همینگوی با این نحله فکری است. پاسینی در این مقاله با تمرکز بر تفکر هستی گرایانه و بحث پوچی و با استفاده از نظریه کوه یخی^۱ سعی کرده تا دیدگاه همینگوی نسبت به هستی گرایی را در شخصیت رمان هایش بررسی نماید تا انشقاق بین تفکرات اگزیستانسیالیستی و مفهوم پوچ گرایی در آثار او قابل پی گیری باشد. مسئله مرگ و انشقاق بین روح و جسم یکی از مؤلفه هایی است که در این مقاله از دو دیدگاه اگزیستانسیالیستی و پوچ گرایانه مورد بحث قرار می گیرد.

ال ای رولاند مقاله ی با عنوان *همینگوی و قهرمان* (۲۰۰۹) در یکی از مجلات معتبر حوزه ادبیات و فلسفه به چاپ رسانیده است. در این مقاله شباهت بین مرگ شخصیت های آثار همینگوی و مرگ خود نویسنده بررسی شده و فلسفه وجودی همینگوی و آثارش مورد بررسی قرار گرفته است. رولاند در این مقاله به این سؤال پاسخ می دهد که فلسفه وجودی همینگوی که در هیأت یا کسوت شخصیت های آثارش ظهور می یابد تا چه اندازه می تواند دغدغه های خود نویسنده باشد؟

امیر حامد دولت آبادی فراهانی مقاله ی با عنوان *همینگوی در هیأت یک اگزیستانسیالیست* ترجمه نموده است که به مسئله مورد بحث در این مقاله می پردازد. تضاد بین لاف دلیری و شهامت شخصیت های آثار همینگوی و نا امیدی آنها در زندگی، ناگزیری که از مرگ دارند اگرچه در بخشهایی با تفکر پوچ گرایی مشترک است اما ریشه در تفکر هستی گرایانه یا اگزیستانسیالیستی نویسنده دارند.

مقاله دیگری با عنوان *کنکاش در برخی بن مایه های تفکر اگزیستانسیالیسم در آثار*

همینگوی (۱۹۸۳) توسط وانیس هاگومپ در ژورنال معتبر مطالعات نقد ادبی آمریکا به چاپ رسیده است. در این مقاله سعی شده تا قهرمانان رمانهای همینگوی از دیدگاه جهان بینی آنها مورد بررسی قرار گیرند. پرسش اصلی این تحقیق این است که آیا در پس زمینه تفکر خود فریب شخصیت‌های آثار همینگوی عناصر زیبایی شناختی از اگزیستانسیالیسم وجود دارد؟ این تحقیق با تمرکز روی شخصیت جک بارنز در رمان «خورشید همچنام می دمد» سعی دارد آنچه که در ذهن این شخصیت می گذرد را واکاوی نماید.

یکی از رساله هایی که تفکر اگزیستانسیالیسم را در رمان «خورشید همچنام می دمد» از دیدگاه ژان پل سارتر بررسی می نماید از دیگر منابع مهم در این حوزه است. این پایان نامه با عنوان مطالعه اگزیستانسیالیستی رمان «خورشید همچنام می دمد» هستی گرایی و دغدغه وجودی بشر را در این رمان مورد تحقیق قرار می دهد. مؤلفه هایی مانند «خود فریبی»، «بد شانس»، «آزادی انتخاب»، و «درد و رنج» از مشخصه هایی است که در این رساله به عنوان علائم آشکار تفکرات اگزیستانسیالیستی نویسنده به شمار می روند.

با وجود آثار تحقیقی و مقالاتی که در خصوص تفکر اگزیستانسیالیسم در آثار همینگوی نوشته شده هیچ کدام از این آثار به نحوه تخصصی دقیق سعی نکرده تا بین تفکرات اگزیستانسیالیستی و پوچ گرایانه همینگوی تمایز قائل شود. در این مقاله سعی شده با استناد به آرای متفکرین و منتقدین و بررسی چگونگی شخصیت پردازی و درون مایه های رمان «خورشید همچنام می دمد» به این نتیجه رسید که تفکرات و جهان بینی همینگوی ریشه در آراء و جهان بینی اگزیستانسیالیستی او داشته و از تفکرات نهیلیستی یا پوچ گرایانه دورتر است.

مرز بین هستی گرایی (اگزیستانسیالیسم) و پوچ گرایی (نهیلیسم)

اگزیستانسیالیسم به معنای «اصالت وجود» یا «تقدم وجود بر ماهیت» است؛ و به کسانی که بر تقدم وجود بر ماهیت معتقدند، اگزیستانسیالیست می گویند. اصالت وجودی‌ها در جستجوی از وجود به این نتیجه می‌رسند که انسان به تنهایی در مرکز آفرینش و هستی است. این امر فیلسوف اصالت وجودی را به الحاد و انکار الهیات وا می‌دارد (منصور ۱۳۸۴: ص ۴۰). به گمان سارتر خدایی نیست، بنابراین فرض نظام یا طرح آفرینش بیهوده است و هر انسانی باید در سراسر حیات خود فقط بر خویش متمرکز شود (صانع پور، ۱۳۸۰: ص ۱۵۰).

پوچ‌گرایی یا نیهیلیسم دکترین فلسفی است که زندگی را بدون معنا و هدف خارجی یا ارزش‌های اخلاقی درونی می‌داند. نیهیلیسم نخستین بار در قرن ۱۹ روسیه و در اوایل دوران حکومت الکساندر دوم به وجود آمد و گسترش یافت.

در این بخش با ذکر مؤلفه‌های تفکر اگزیستانسیالیستی به تمایز آن با نیهیلیسم پرداخته می‌شود تا ابزاری برای رجوع و تحلیل رمان بر اساس این مؤلفه‌ها فراهم گردد. یکی از مهم‌ترین خصوصیات این مکتب وجود مقدم بر ماهیت است که در آن بشر در می‌یابد که هیچ نیست مگر آنچه از خود می‌سازد. بشر ابتدا وجود می‌یابد، متوجه وجود خود می‌شود، در جهان سر بر می‌کشد، و سپس خود را می‌شناساند، یعنی تعریفی از خود به دست می‌دهد، سپس بشر، نه فقط آن مفهومی است که از خود در ذهن دارد، بلکه همان است که از خود می‌خواهد. آن مفهومی است که از پس ظهور در عالم وجود از خویشتن عرضه می‌دهد، بشر هیچ نیست مگر آنچه از خود می‌سازد. از طرف دیگر تعهد و مسئولیت سوی دیگری از تفکر وجود مقدم بر ماهیت است که در آن بشر مسئول وجود خویش است. بدین گونه نخستین کوشش اگزیستانسیالیسم آن است که فرد بشری را مالک و صاحب اختیار آنچه هست قرار دهد و مسئولیت کامل وجود او را بر خود او مستقر کند. این مسئولیت تنها به معنای این نیست که آدمی مسئول فردیت خاص خود است، بلکه هر فردی مسئول تمام افراد بشر است (سارتر، ۱۳۷۶).

از دیگر مفاهیم این تفکر یا مکتب می‌توان به مرگ و نیستی اشاره کرد. شاید این مفهوم مشترک‌ترین مؤلفه بین تفکر اگزیستانسیالیستی و نیهیلیستی باشد که مرز بین این دو نحله فکری را در هم می‌شکند. وقتی وجود انسان اصل اساسی تفکر اگزیستانسیالیستی است؛ مرگ روی دیگر سکه‌ی هستی و وجود رخ می‌نماید. این جمله که «من هر لحظه امکان دارد دیگر نباشم.» به تعبیر «هایدگر» همه‌ی امکان‌های دیگر مرا لغو و باطل می‌کند و به این معنا حد نهایی و منتها درجه‌ی تمام امکانات است. مرگ آگاهی، یکی از اصول مهم این فلسفه است که مخصوصاً در ادبیات و هنر تأثیر گذاشته است (مگی، ۱۳۷۴: ص ۱۲۸). اگر در این نوع تفکر مرگ روی دیگر سکه زندگی است در تفکر پوچ‌گرایانه مرگ نیستی، نابودی و پایان همه چیز است. این تفکر که مفهومی مانند مرگ می‌تواند دیگر تفکرات، اعمال و حتی آینده را تحت تأثیر قرار دهد تفکری سازنده و پویاست که می‌تواند محرک و حتی آینده ساز باشد اما در تفکر نیهیلیستی مفهوم مرگ می‌تواند به طور بنیادین معنای

زندگی را سلب نموده و تمامی امکانش را برای غلبه بر یأس و ناامیدی حاصل از آن را باطل می‌شمرد.

از طرفی دیگر پوچ‌گرایی یا نیهیلیسم بیانگر فرم خامی از مادی‌گرایی است و زمانی عصیانی علیه نظم موجود اجتماعی و مخالفت با تمامی منابع قدرت ناشی از حکومت، کلیسا یا خانواده بوده است. اگرچه در دوران معاصر نیز کاربردپذیری این تفکر برای مبارزه با بنیادهای سیاسی و اجتماعی موجود در جامعه صادق است. این تفکر بر پایه حقایق علمی استوار است که در آن علم حل‌کننده تمام مشکلات اجتماعی محسوب می‌شود. پوچ‌گرایی پیدایش شیطان را ناشی از بی‌تفاوتی نسبت به انسان می‌داند و علم را تنها مقابله‌کننده با آن بی‌تفاوتی بر می‌شمرد.

نیهیلیسم یا نیست‌انگاری که همواره یکی از دغدغه‌های فکری انسان بوده که ریشه در فجایع، مصیبت‌ها، ناکامی‌ها و شکست‌های انسان در برابر حیات دارد. نیهیلیسم وضعیت روان‌شناختی و معرفت‌شناختی انسان را نشان می‌دهد که در آن معنای زندگی و هستی از دست می‌رود و شرایطی اضطراب‌آفرین و یاس‌آور بر انسان حاکم می‌شود (مشایخی و دهنوی، ۱۳۹۰).

انسان همواره با روحيات خاصی مانند اضطراب، دلهره، وانهادگی در طول تاریخ روبرو بوده است اما نحوه نگرش و جهان‌بینی دلایل چنین رویدادهای است که مرز اعتقادی و فکری نیهیلیسم و اگزیستانسیالیسم را مشخص می‌نماید. در تفکر اگزیستانسیالیست‌ها معمولاً مضامین نومیدی و تشویش و دلهره، حزن و اندوه، پوچی و بدبینی نسبت به دنیا و جامعه دیده می‌شود اما دلایل هستی‌گرایانه و نه پوچ‌گرایانه و مادی تضاد بین این دو تفکر است. نگاه اگزیستانسیالیست‌ها «نگاه حسرت‌آلود به گذشته» است. بطور کلی آنان به اثرهای تراژیک و غمناک اهمیت زیادی می‌دهند که شاید این غم و اندوه ناشی از هراس آنان از افتادن در دام مرگ و نیستی باشد. این وانهادگی در اگزیستانسیالیسم در ارتباط با دو مسئله شکل می‌گیرد: الف) مرگ و نیستی؛ ب) تعهد و مسئولیت اگزیستانسیالیستی. از دیدگاه مارتین هایدگر ما انسان‌ها به این جهان «پرتاب شده ایم» یعنی بی‌آن که خودمان اراده کنیم به این جهان پا گذاشته ایم. ملازم این پرتاب‌شدگی و در نتیجه، پیش‌بینی‌نشده‌گی و اتفاق و تصادف، مرگ و تنهایی محتوم قرار دارد که از آن نمی‌توانیم بگریزیم و تصور این واقعیت که با مرگ، انسان تمام می‌شود، ترسناک و اضطراب‌زا است. از طرف دیگر تلقی سارتر از این

اضطراب متفاوت است و در رابطه با «تعهد» قرار می‌گیرد (مگی، ۱۳۷۴ ص ۱۳۰). یکی دیگر از مضامین این مکتب آزادی است. اگزیستانسیالیستها به انسان آزاد و مسؤول معتقدند که سرنوشت از پیش تعیین شده و جبریت را قبول ندارد. از نظر آنان انسان، صنعتگر ویژگیها و خصوصیات «وجود» خود است. او مسؤول سرنوشت، جامعه و زمان خود است. و این دلیل بر آزادی انسان است که خود و هر آنچه را که احاطه اش می‌کند به میل و خواست خود هدایت کند و بر اساس اراده خود به دنیا جهت ببخشد. و همین مسأله انتخاب و تصمیم‌گیری برای سرنوشت و آینده باعث احساس دلشوره، هراس و نومیدی در انسان می‌شود. سارتر می‌گوید: ما تنهایییم، بدون دستاویزی که عذرخواه ما باشد، این یعنی: «بشر محکوم به آزادی است» بشر محکوم است زیرا خود را نیافریده و در عین حال آزاد است، زیرا همین که پا به جهان گذاشت مسؤول همه‌ی کارهایی است که انجام می‌دهد (سارتر، ۱۳۴۰: ص ۴۲).

روش‌شناسی تحقیق

این تحقیق بر اساس آراء و تفکرات ژان پل سارتر و دیدگاه او در مورد هستی‌شناسی شکل گرفته است. دو تألیف مهم سارتر یعنی *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر و هستی* و *نیستی به هستی‌شناسی پدیدارشناسانه انسان* می‌پردازند. بابک احمدی در کتاب سارتر که می‌نوشته کتاب هستی و نیستی او را از نظر بسیاری از فیلسوفان و ناقدان مهم‌ترین کار فلسفی سارتر و آن را یکی از برجسته‌ترین آثار فلسفی قرن بیستم دانسته‌اند. به نقل از احمدی: آندره گرز به درستی گفته که کتاب سارتر هدفی تازه در پیش رو داشت که حتی پدیدارشناسی آلمانی نیز به آن بی‌توجه مانده بود. سارتر می‌خواست پدیدارشناسی واقعیت ویژه آگاهی را بیان کند (احمدی، ۱۳۸۳، ۱۷۴).

اندیشه‌های سارتر تحت تأثیر آراء هایدگر بود. و در مبحث زمان و هستی‌اندیشه‌های خود را از این فیلسوف آلمانی وام گرفته بود. این کتاب کنکاشی است درباره هستی‌هستندگان و توضیحی است در مورد چگونگی هستی و آن چنان که آنان پدیدار شده و نمایان می‌شوند (همان منبع، ۱۷۶).

اندیشه‌های سارتر در مورد اگزیستانسیالیسم در کتاب *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر* بیشتر با پیوند انسان با اصل و اصالت او تمرکز دارد و هستی‌شناسی انسان را با اومانیسم

پیوند می‌زند. یکی از تفاوت‌های اصلی نهیلیسم و اگزیستانسیالیسم در این پیوند اومانیستی نهفته است. اگزیستانسیالیست از نظر سارتر به چیزی به نام طبیعت بشری و آنچه طبیعت و سرشت از پیش تعیین شده نام دارد اعتقادی ندارد و معتقد است آدمی محصول چیزی است که خود ساخته است. سارتر این اصل را، که در واقع اصلی «درون‌گرا»ست، (یعنی به خودِ آدمی برمی‌گردد)، نخستین اصل اگزیستانسیالیسم می‌داند (سارتر، ۱۹۴۶: ۲۹). ضمن آنکه معتقد است این اصل به بنیانی‌ترین ایده‌ی اگزیستانسیالیسم راه می‌برد؛ منظور همان ایده‌ی بسیار مهمی است که می‌گوید: «وجود بر ماهیت مقدم است» (همان: ۲۵-۲۶).

از نظر مکتب اگزیستانسیالیسم انسان به لحاظ وجودی در ابتدای پیدایش عاری از سرشت و طبیعت از پیش تعیین شده است اما در بدو تولد دارای هویت و اصالت است و این هویت از طریق زندگی کردن، انتخاب و تصمیم‌گیری شکل می‌گیرد. به عبارتی از نظر اگزیستانسیالیستها، انسان، همان چیزی است که خود از خویشتن می‌سازد. و از قضا به همین دلیل هم سارتر برای این ساختن نقشی هنرمندانه قائل است (همان منبع ۶۶). اما این هویت وجودی چگونه ساخته می‌شود. نظر سارتر در این مورد اینگونه است:

انسان در هر گامی که برای زندگی خود برمی‌دارد، به مثابه یک «طرح» عمل می‌کند. او اصلاً انسان را "پیش از هر چیز طرحی [می‌داند] که در درون‌گرایی خود می‌زید. منظور از «طرح» چیزی است که نفس خواست و آرزوی به انجام رساندن این یا آن عمل را در بر می‌گیرد اشاره به نحوه‌ی هستی انسان است، که در «به انجام رساندن» این یا آن چیز، خواست و آرزو، نه تنها خود را به مثابه موجودی «مطرح شونده» تجربه می‌کند، بلکه عملاً به ساختن ماهیت خود در آن موقعیت طلب شده، مشغول می‌شود. اما برای آنکه آدمی بتواند مطرح‌شونده، و هویت‌ساز خود باشد، لازم است از آزادی انتخاب و تصمیم‌گیری برخوردار باشد (سارتر، ۱۹۴۶: ۲۹).

یکی از مفاهیم مهم اگزیستانسیالیسم بحث آزادی و حق انتخاب است. سارتر معتقد است که انسان از حق آزادی و قدرت انتخاب برخوردار است اما این حق برای انسان با مسئولیتی همراه است. این مسئولیت التزام به حقوق دیگران در حق انتخاب است که در نهایت برای او چیزی، چون «دلهره» را به ارمغان می‌آورد زیرا انسان مجودی است با حق انتخاب در جامعه و جامعه توسط قانونهای نوشته و نا نوشته در کنترل است. سارتر این دلهره اگزیستانسیالیستی که انسان با جبر شرایط به آن گرفتار می‌شود را با اصطلاح «وانهادگی»

توصیف می نماید. چنان که مشخص است دلهره و وانهادگی که اگزیستانسیالیسم از آن سخن به میان می آورد حاصل انتخاب و آزادی است و با تفکر پوچ گرایانه و ماتریالیستی که نهیلیسم به آن می اندیشد متفاوت است. سارتر بر اساس همان دلهره‌ی وجودی و رابطه‌اش با آزادی چنین می گوید:

اگر به راستی بپذیریم که وجود مقدم بر ماهیت است، دیگر هیچ گاه نمی توان با توسل به طبیعت انسانی خداداد و متحجر، مسائل را توجیه کرد. به عبارت دیگر جبری وجود ندارد. بشر آزاد است، بشر آزادی است. از طرفی، دیگر در برابر خود، ارزش ها یا دستورهایی که رفتار ما را مشروع کند، نخواهیم یافت. بنابراین، ما در قلمرو تابناک ارزشها، نه در پشت سر، عذری و وسیله‌ی توجیهی می توانیم یافت، نه در برابر خود. ما تنها مییم، بدون دستاویزی که عذرخواه ما باشد. این معنی، همان است که من با جمله‌ی «بشر محکوم به آزادی است» بیان می کنم (همان: ۴۰).

جمله «بشر، محکوم به آزادی است» شاید یکی از برجسته ترین جملات سارتر است که حاصل تفکر هستی گرایانه اوست. روی سخن سارتر انسان مدرنی است که وجود او مقدم بر ماهیت است. و اگر خود را واجب الوجوب نداند نه در خود و نه در بیرون از خود نقطه‌ی اتکایی برای ارزش‌هایش نخواهد داشت.

اگرچه اگزیستانسیالیسم نحله‌ای فلسفی است، چون ادبیات را وسیله‌ی بیان تفکرات فلسفی قرار می دهد، بر جریان‌های ادبی بعد از خود تأثیرات قابل توجهی نهاده است. علت روی آوردن اگزیستانسیالیسم به ادبیات را باید در تمایل این فیلسوفان در دوری از امور انتزاعی و گرایش به امور ملموس و محسوس جستجو کرد. این نویسندگان، همچون شاعران و نمایشنامه‌نویسان یونان باستان، به دیدگاه‌های فلسفی خود جامه‌ی محاکات ادبی می پوشانند. روی آوردن فیلسوف اگزیستانسیالیسم به بیان ادبی موجب آن شد که بار دیگر پس از قرن‌ها، فلسفه با ادبیات درهم آمیزد و مرز این دو از بین برود (داد، ۱۳۷۸: ص ۴۲).

پرداختن مضامین فلسفی در قالب ادبیات باعث جلب توجه عامه‌ی مردم به این مکتب فلسفی شد. برای راه پیدا کردن دیدگاه‌های این فلسفه به حوزه‌ی ادبیات، ژان پل سارتر، سیمون دوبوار، آلبر کامو، داستایوسکی و گابریل مارسل نقش به سزایی داشتند و با نوشتن داستان و نمایشنامه و بیان عقاید فلسفی خود در قالب شخصیت‌های داستانی و نمایشی، عملاً مفاهیم فلسفی را وارد حوزه‌ی ادبیات کردند و دوره‌ای از ادبیات فلسفی را در تاریخ رقم

زدند. هر چند این مکتب ادبی- فلسفی بعد از دوره ی کوتاهی، از بین رفت ولی تأثیر خود را بر تئاتر و نویسندگانی مثل ساموئل بکت و ژان ژید بجای گذاشت. داستان های نیهلستی داستایوسکی نمونه ی خوبی برای القای تفکر پوچ گرایی اگزیستانسیالیستی است. در ادبیات اگزیستانسیالیستی معمولاً به مضامینی چون تنهایی، انزوا، نومیدی و یأس، تشویش و دلهره، حزن و اندوه و پوچی و بدبینی و احساس گناه ناشی از مسئولیت انتخاب پرداخته می شود. به-طور کلی می توان گفت که ادبیات اگزیستانسیالیستی، ادبیات تراژیک و غمناک است که شاید این احساس اندوه و غم ناشی از هراس انسان از افتادن در دام مرگ و نیستی باشد. ژان پل سارتر به-عنوان مطرح ترین نماینده ی ادبیات اگزیستانسیالیستی است که با نوشتن آثاری مثل «تهوع، دیوار، خانواده ی خوشبخت و...» تفکرات فلسفی خود را در قالب داستان بیان کرده است. «بیگانه» اثر آلبر کامو نیز رمانی است که با تفکرات اگزیستانسیالیستی نوشته شده است.

اگزیستانسیالیستها خیلی ماهرانه توانایی این را دارند که زبان و همه انواع ادبی را برای خلق آثار و بیان افکار خود به کار گیرند. و در این مکتب، فلسفه پایه های ادبیات را تشکیل می دهد و نویسندگان در خلق آثار خود از فلسفه و نظریه های استادان فلسفه الهام می گیرند. اگزیستانسیالیستها اغلب در قالبهای رمان و نمایشنامه به طرح مسائل فلسفی و روانشناختی انسان می پردازند.

دغدغه های اگزیستانسیالیستی در «خورشید همچنان می دمَد»

همینگوی در هیأت یک اگزیستانسیالیست شارح وانهادگی و معنابخشی در زندگی انسان معاصر است که به گونه های متعددی این تفسیر از انسان در آثارش متجلی می گردد. در این مقاله یکی از آثار مهم او که در ایران با عنوان «خورشید همچنان می دمَد» از دیدگاه اگزیستانسیالیستی بررسی شده است. خورشید همچنان می دمَد در سال ۱۹۲۶ منتشر شد و در ایران آخرین بار توسط احسان لامع ترجمه شده است. این کتاب یکی از آثار مشهور ادبی جهان است و محور داستان مسافرت گروهی آمریکایی و انگلیسی مقیم فرانسه از «نسل گم شده» به اسپانیا برای دیدن فستیوال گاوبازی پامپلونا است. راوی داستان مردی است که بر اثر زخمی از دوران جنگ جهانی اول عقیم شده است. بکسوری یهودی و مردی ثروتمند از اعضای دیگر گروه اند. وجود زنی جذاب در این گروه موجب رقابت و درگیری بین اعضای

گروه می‌شود. همینگوی از این درگیری استفاده می‌کند تا نگاهی عمیق‌تر به مسائلی مانند عشق، مرگ، زندگی و علایق مردانه بیندازد که از دغدغه‌های اصلی تفکر اگزیستانسیالیسم است. به عبارت دیگر می‌توان گفت داستان «خورشید همچنان می‌دمد» روایت زندگی روشنفکران و نویسندگان پس از جنگ جهانی اول است. چند داستان نویس که زمانی در جبهه‌های جنگ جهانی اول می‌جنگیدند و شاهد کشته شدن میلیون‌ها سرباز و مردم بی‌گناه بودند، تصمیم می‌گیرند تا برای پر کردن خلا زندگی و فراموشی مصیبت‌های جنگ به مسافرت بروند و زندگی را با خوشی بگذارند و در نهایت در می‌یابند که آن‌ها نسلی تباہ شده هستند (غبرایی، ۱۳۸۷: ۳۰۸).

ساختار اصلی رمان را چهار شخصیت شکل می‌دهند. این شخصیت‌ها عبارتند از: «جیک بارنز»، «برت اشلی»، «مایکل کمبل» و «رابرت کوهن». «جیک» عاشق «برت» بوده است، اما به دلیل ناتوانی جنسی با او دچار مشکل می‌شود و «برت» از دست می‌رود. «مایکل» از «برت» خوشش می‌آید و این دو با هم نامزد می‌شوند و بعد «رابرت کوهن» که از دوستان «جیک» است از راه می‌رسد و عاشق «برت» می‌شود. سپس این‌ها همگی با هم راهی «اسپانیا» می‌شوند. با راهی شدن این افراد به «اسپانیا» نقد «همینگوی» در مورد جامعه‌ی مهاجر پس از جنگ جهانی آغاز می‌شود. گویی «اسپانیا» محملی می‌شود تا این افراد در جستجوی مداومی که برای یافتن لذت داشته‌اند، به یک سر خوردگی عمیق برسند. «برت» در «اسپانیا» دل به یک گاو باز می‌بندد. سپس همه‌ی ایشان با گردش در «اسپانیا» و دیدن و گردش در ذهنیت همدیگر و هم چنین دیدن چندین باره‌ی مراسم گاو بازی با یک خلاء معنوی در خود آشنا می‌شوند. خلاء پوچی که به صورت یک کمدی تلخ پایان می‌پذیرد.

احسان لامع در یادداشت برای این کتاب نوشته است: «آن‌چه این اثر همینگوی را متعالی نشان می‌دهد، توصیف دقیق شخصیت‌ها در دنیایی است که مدام درگیر حوادث می‌شوند، اما احساس می‌کنند که نیازهای آن‌ها برآورده نیست. شخصیت‌های اثر همینگوی در جست و جوی مداوم خود برای یافتن لذت و خوشی و همچنین در طلب آرمان‌های جدید و جایگزین کردن آنان به جای آرمان‌های قدیم از دست رفته، اشتیاق فراوانی را برای پیوستن به نوعی نظام جهانی نشان می‌دهند. از همان آغاز، اثر «خورشید همچنان می‌دمد»، بحث و گفت‌وگو را در محافل ادبی برانگیخت. وقتی رمان برای اولین بار چاپ شد، طبقات بالای

جامعه سعی کردند شخصیت‌های درون کتاب را با اشخاص معروف از دنیای مهاجران مرتبط کنند. اما طولی نکشید که هیجان این بازی، حس و گمان فروکش کرد و شخصیت‌های همینگوی رها شدند تا در جایگاه خود بررسی شوند. به طوری که خیلی‌ها بر این معتقدند که این داستان در اصل خاطرات پس از جنگ ارنست همینگوی است.» (لامع، ۱۳۸۹: ص ۵)

علی رغم شخصیت‌های آثار همینگوی، که لاف دلیری می‌زنند موقعیت‌های هیجان‌آور و بیگانه داستان‌های او و زبان نوشتار صادق و موجز که بسیار تحسین شده است، او نویسنده‌ای بود که آثارش پر است از درون‌مایه‌های ناامیدی، عبثی و ناگزیری از مرگ. قهرمانان نوشته‌های او معمولاً تراژیک هستند؛ موقعیت‌های عجیب و غریب آثارش اغلب خواستگاه مناسبی برای صحنه‌های بروز خشم و ظلم می‌باشد، و زبان موجز او برای اندوهی که در لفافه از خود بروز می‌دهد زبانزد است. به نظر من، همینگوی علاوه بر ماجراجویی، ریسک‌پذیری و جهانگردی، فیلسوفی بود که عمیقاً تحت تاثیر فلاسفه‌ی اگزیستانسیالیسم و نیهیلیسم پس از جنگ جهانی قرار داشت. همینگوی به طرز نا ملموس قصه‌گوی "نسل گمشده"ی خویش بود، یعنی گروهی از آمریکایی‌ها که در جریان جنگ جهانی آنجا را ترک کرده و متعاقباً از زخم‌های فکری عمیق حاصل از جنگ رنج می‌برند. هرچند که همینگوی، با منشی خود ستایانه، واژه‌ی "نسل گمشده" را با اغراق تمام رد می‌کند؛ اکثر شخصیت‌های داستان‌های او مجبور شده‌اند معنی، هدف و شادمانی را در زندگی از دل ناامیدی و عبثی، جست و جو کنند؛ تلاش وجودی بشری که راه درست را گم کرده است.

تنسی ویلیامز نویسنده معروف آمریکایی می‌نویسد: همینگوی درک عمیقی از انسان و توانایی او برای انتخاب داشت. او اگزیستانسیالیستی بود که بسیار پیشتر از سارتر ایم مفهوم را درک کرده بود (فرشوتر، ۲۰۱۰). در رمان «خورشید همچنان می دمدم» همینگوی سعی کرده است ضرورت فرد را برای یافتن معنا و مفهوم در زندگی که فاقد این خصیصه است به تصویر بکشد. به همین منظور در این اثر، زندگی شخصیت اصلی داستان، جیک بارنز، با زندگی رومرو دیگر شخصیت این رمان مقایسه شده است که گاوبازی اسپانیایی است. در زندگی و شغل این ماتادور مفهوم مرگ و تقابل زندگی با مرگ مفهوم و معنایی خاص به زندگی بخشیده که در آن مبارزه برای رسیدن به آرمانها و خلق معنای زندگی درون مایه‌ای غالب است. تقال شجاعت، عزت و احترام در برابر یأس، ناامیدی و بی‌په‌ودگی این دو شخصیت را دو روی سکه زندگی انسانها نشان می‌دهد که بدون حضور هر کدام، معنا و مفهوم دیگری

تجلی نمی یابد.

ریچارد دانیل لهن در کتاب خود با عنوان عبور پر مخاطره: اگزستانسیالیسم فرانسوی و رمان مدرن آمریکا ریشه این نوع تفکر در آثار همینگوی را در وضعیت عدم ثبات در انسان مدرن پس از جنگ جهانی اول جستجو می کند. او معتقد است پس از جنگ و در فاصله بین دو جنگ جهانی اول و دوم موج هنر و فلسفه به بررسی وضعیت وجودی انسان و لزوم به اجتماع گرایی به جای فرد گرایی روی آورد (لهن ۱۹۷۳: ص ۳۶). نسلی که همینگوی به آنها پرداخته نسل کسانی هستند که دوران بلوغ و جوانی شان در جنگ سپری شده و بسیاری از ارزش های قدیمی در زندگی آنها مانند عشق، عدالت، مردانگی و زنانگی را از معنی تهی کرده است. در اثر همین تحول است که شخصیت های اصلی رمان همینگوی آدم هایی سرگردان و بی هدف هستند و مرتب به دنبال یافتن راهی برای تحمل پوچی و بی معنایی زندگی می گردند. شخصیت های رمان همینگوی تلاش می کنند تا نسخه فردی و شخصی خود را برای خوشبختی پیدا کنند، اما به دلیل آشفتگی جهان پس از جنگ هیچکدام در این کار موفق نمی شوند.

از دیگر نکات قابل توجه علاوه بر مسئله پوچی در این رمان می توان به مفهوم مرگ اشاره کرد. مفهوم پوچی در تفکر اگزستانسیالیستی بسیار فرا گیر و گسترده است و می توان ریشه آنرا در آگاهی منحصر به فرد انسان از مرگ جستجو کرد. اگزستانسیالیست های مانند البرت کامو معتقدند که مرگ نیز مانند بسیاری از راه هایی که زندگی پیشروی انسان می گذارد بی انتها و بن بست است ولی نمی توان اولین گام به جلو را بدون پذیرش این پوچی و بی معنایی برداشت. ژان پل سارتر نیز در مورد رمان همینگوی و تطابق معنایی آن تفکرات اگزستانسیالیستی نظریاتی ارائه کرده است که واین هالکومب در مقاله ای با عنوان برخی از افکار اگزستانسیالیستی همینگوی به آنها اشاره کرده و چنین می نویسد: سارتر با ارزیابی کنایه آمیز جیک بارنز موافق است که می گوید "به آن فکر نکن. سعی کن به آن دست پیدا کنی." از نظر سارتر انسان محکوم به آگاهی است همانطور که محکوم به آزادی است و ناامیدی و سعی در فرار از هر کدام از این محکومیتها اخلاقاً امری نادرست است (هالکومب ۱۹۸۳).

به همین دلیل است که همینگوی رومرو ماتادور داستان را ایده ال و نمادین تصویر میکند و در این نماد گرایی تمامی تصاویر و واقعیتها شکسته می شود و هر فرد سعی

می کند به شیوه خاص خود شجاعت نشان دهد. این فرد گرایی در مواجهه دلیرانه با واقعیتها مسئولیتی برای معنا پذیری و یافتن محتوی در زندگی فرد ایجاد می کند و همزمان باعث می شود که هر شخصی با مرگ خود و ماجه شود تا بتواند زندگی را با شفافیت، پیوستگی و هدف و معنای خاص پیش ببرد. به عبارت دیگر هرکس باید با واقعیت مرگ با جدیت روبرو شود تا بتواند با جدیت به زندگی خود ادامه دهد (فرشواتر، ۲۰۱۰).

از دیگر نشانه های رویکرد و تفکر اگزیستانسیالیستی در این رمان را می توان جراحی یا ناتوانی جنسی جیک بارنز شخصیت اصلی داستان دانست که به نوعی از نظر نمادین نشانه ناتوانی نسل گمشده است. این نسل از دید جورج کوکتین در کتاب *آمریکای اگزیستانسیالیست* قالی را از زیر پای خود کشیده و تمامی اعتقادات خود در مورد انسانیت را به چالش کشیده است. تجربیات خشن جنگ باعث شده که انسانها خدایان خود را قربانی کنند، نبردها را از سر بگذرانند و همه ایمان و اعتقاداتشان به لرزه در آید (کوکتین، ۲۰۰۳). از طرفی دیگر موقعیت رومرو شخصیت گلوباز رمان نشان می دهد که او برخلاف سایر شخصیتهای مرد رمان ناتوان نیست. دو شخصیت جیک و معشوقه او برت مسحور رابطه گلوباز و گاو هستند و از خشونت گلوبازی هراسی ندارند. جیک که قادر به عمل جنسی نیست و گلوبازی را به نیابت از آن به عنوان نوعی تجربه شهوانی دوست دارد. گاوها و گلوبازی دو نماد بسیار قدرتمند کتاب هستند. گاوها نماد شور، جسمانیت، انرژی و آزادی اند. به عنوان ترکیبی از این عوامل در رویارویی شان با گلوبازها به نوعی نماد تجربه جنسی بدل می شود.

نتیجه

رمان «خورشید همچنان می دمد» زندگی عده ای را نشان می دهد که به «نسل گمشده» معروف است. گروهی از مردان و زنان که زندگی آنها در جوانی تحت اثرات مخرب جنگ جهانی اول به نابودی گراییده است. جنگ و اثرات فیزیکی و روانی مخرب آن استانداردها و تعاریف این عده را در مورد مرگ و نامیرایی دستخوش تغییرات بنیادین کرده و این عده از شخصیتهای رمان نسبت به ارزش های سنتی مفاهیمی مانند ایمان، باور، عشق و مردانگی (مردانگی هم از جنبه فیزیکی و مفهوم جنسی و هم از دیدگاه معنوی به معنای جوانمردی) دچار تغییر و تحریف شده است. تغییر بنیاین های فکری این شخصیتها آنها را دچار نوعی وانهادگی و معنا باختگی کرده به طوری که باور خود به بسیاری از مفاهیم

اعتقادی و سنتی را از دست داده اند.

ریچارد لهن معتقد است شخصیت‌های این رمان اعتقادی به خدا، تاریخ، جامعه و عقلانیت ندارند و معنا نزد آنها به دیوانگی گراییده است. ثبات جای خود را به اضطراب و بی‌خانمانی داده است و انسان خود را در جهانی می‌یابد که هر روز خورشید بر خلاف امیال او می‌دمد. تمامی این عناصر بخشی از دیدگاه اگزیستانسیالیستی همی‌نگوی در مورد انسان است (لهن، ۱۹۷۳).

از آنجاییکه اگزیستانسیالیسم تفکری انسان بنیان است که حالات و سرگشتگی انسان هم عصر متفکرانی مانند سارتر را بررسی و تحلیل می‌نماید، نمی‌توان رگه‌های تفکر این مکتب فکری را جایی دیگر از شخصیت‌های رمان جستجو کرد. به همین دلیل سه شخصیت اصلی این اثر نماد بارز تجلی تفکرات اگزیستانسیالیستی نویسنده هستند. و با تحلیل آنها می‌توان دریافت که اگرچه شخصیت‌های رمان همی‌نگوی اعتقاد و باور خود را به بسیاری از مفاهیم بنیادین بشر از دست داده اند اما نه نویسنده و نه شخصیت‌ها به سمت نهیلیسم و پوچ‌گرایی حرکت نمی‌کنند بلکه در وانهادگی و دلهره و اضطراب از این تروما یا نقصان سعی دارند هستی و وجود خود را به اثبات برسانند. سارتر معتقد است «انسان محکوم به آزادی است» و این آزادی حاصل تقدم وجود بر ذات او و دلهره و وانهادگی از حق انتخاب در جامعه‌ی است که دیگران نیز در آن سهم دارند. شخصیت‌های رمان همی‌نگوی با این مفهوم سارتر همخوانی دارند و بر خلاف تفکرات نهیلیستی و پوچ‌گرایانه که از رمان استنباط می‌شود سعی دارند به خود امکان و حق انتخاب بدهند.

سه شخصیت محوری این رمان یعنی جک بارنز، رابرت کوهن و برت /سلی مثلثی را شکل می‌دهند که در آن تفکرات هستی‌گرایانه و اگزیستانسیالیستی به شکی واضح و آشکار متجلی می‌شود. هر یک از این شخصیت‌ها خود را محکوم به آزادی و داشتن حق انتخاب می‌داند و این با ایده و نظر سارتر هم سو است. جک بارنز شخصیت اصلی داستان نماد نسل گم شده پس از جنگ و مظهر وانهادگی انسان هم عصر نویسنده است. او هم از لحاظ فیزیکی و هم از لحاظ روحی دچار آسیب شده است اما با وجود اینکه می‌داند از لحاظ فیزیکی و جنسی ناتوان است برای بدست آوردن برت با کوهن دیگر شخصیت مرد رمان وارد کارزاری عاشقانه می‌شود. داشتن حق انتخاب و مبارزه برای رسیدن به آنچه که می‌تواند حق او باشد در نهادینه آدمی است و انسان با شکل گرفتن هویت خویش برای رسیدن به آنچه متعلق به

خود می داند تلاش می کند.

دیگر شخصیت مرد رمان، رابرت کوهن، بوکسوری یهودی است که در دوران جوانی به دلیل یهودی بودن «دیگری» و غیر خودی انگاشته شده و همین باعث شده که به فردی خجالتی و با عقده حقارت تبدیل شود اما او نیز نتوانسته کاستی های خود را تحمل کرده و برای رهایی از این عقده و کمبود به رینگ بوکس پناه می برد تا بتواند وجود خود را ثابت نماید. تلاش برای اثبات خود و رهایی از وانهادگی و دلهره همان تعبیر هستی شناسانه سارتر است که انسان با شخصیت و سرنوشتی از پیش تعیین شده به دنیا نمی آید بلکه محصول چیزی است که خود می سازد. کوهن نیز در تلاش برای اثبات وجود خود عاشق برت اشلی می شود و برای بدست آوردن او تلاش می کند.

شخصیت های آثار همینگوی در این رمان، درهم کوفته و سرگشته اند و دارای روانی زخمی و مجروح هستند. آنها در یافتن معنا، شادمانی و آرامش در زندگی ناتوانند و به مانند خالقشان، به گونه ای از لحاظ فلسفی گم شده اند و این تنها به خاطر زخم های روحی و تراژدی هایی است که آنها مجبور به تحمل کردنشان هستند. بعضی از آنها به حقیقت هستی دست یازیده اند و بیشترشان نه. اما حتی آنها که به باورهای پوچ گرایانه سوق می یابند هم در جهان ادبی همینگوی همچنان قهرمانان این جهان هستند.

با این وجود شخصیت های اصلی رمان «خورشید همچنان می دمد» که هر کدام بخشی از خود همینگوی هستند به هیچ عنوان سرنوشت و آنچه که زندگی برای آنها رقم زده است را نمی پذیرند و برای رهایی و آزادی از این سرنوشت تلاش می کنند. آنها وجود خود را با همه کاستی ها و کمبودها شناخته اند و برای اینکه پوچی بر آنها غلبه نکند در تکاپوند. برای آنها رسیدن به نتیجه و آنچه برای آن تلاش می کنند مهم نیست آنچه ظرفیت وجودی آنها را می سازد ماهیت تلاش برای رسیدن به مقصد است. شاید پایان رمان مهر تأییدی بر آنچه باشد که این تحقیق در پی اثبات آن است. جک بارنز در تلاش برای بدست آوردن برت اشلی تمام تلاش خود را به کار می گیرد در حالی که می داند با هم بودن آن دو با وجود ناتوانی جنسی او نمی تواند معنا و مفهومی واقعی داشته باشد. رمان همینگوی با تخیل برت، شخصیت زن داستان به پایان می رسد که با خود فکر می کند که او و جک می توانستند با هم خوشبخت باشند و آخرین جمله رمان پاسخ جک به برت است که می گوید: او اینگونه فکر نمی کند (خورشید همچنان می دمد، ص ۲۵۱).

منابع

- ۱- انصاری، عبدالله؛ خدا و انسان در فلسفه‌ی یاسپرس، تهران، آذرخش، ۱۳۷۵، چاپ اول.
- ۲- داد، سیمای؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید، ۱۳۷۸، چاپ اول، ص ۴۸.
- ۳- سارتر، ژان پل؛ ادبیات چیست. (۱۳۴۰). ترجمه‌ی ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، تهران، کتاب زمان، چاپ اول، ۱۰۰۶.
- ۴- سارتر، ژان پل؛ اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر. (۱۳۷۶). ترجمه‌ی مصطفی رحیمی، تهران، نیلوفر، چاپ اول، ۳۰-۲۵.
- ۵- صانع پور، مریم؛ خدا و دین در تفکر اومانسیتی. (۱۳۸۱). تهران، موسسه‌ی فرهنگ و دانش، چاپ اول، ۱۵۰.
- ۶- مگی، براین؛ مردان اندیشه (پدیدآورندگان فلسفه‌ی معاصر). (۱۳۷۴). ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو، چاپ اول، ۱۲۸.
- ۷- منصور، محمدابراهیم؛ تأثیر تصوف بر مکتب‌های ادبی و فلسفی معاصر. (۱۳۸۴). ترجمه‌ی حبیب‌الله عباسی، فصل‌نامه‌ی هنر، شماره‌ی ۶۴، ۴۰.
- ۸- نوالی، محمود؛ فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم تطبیقی. (۱۳۷۲). تبریز، دانشگاه تبریز، چاپ اول.
- ۹- همینگوی، ارنست. «خورشید همچنان می‌دمد». (۱۳۸۷). ترجمه‌ی احسان لامع، انتشارات نگاه.
- ۱۰- همینگوی، ارنست. (۱۳۸۷). «پاریس جشن بی‌کران»، ترجمه‌ی فرهاد غبرایی، نشر خورشید، ۳۰۹-۳۰۸.
- ۱۱- مشایخی، حمیدرضا، دهنوی، محمود. (۱۳۹۰). جلوه‌های نهلپسم در اشعار ایلیا ابوماضی. فصلنامه‌ی لسان‌مبین (پژوهش ادب عرب)، سال دوم، شماره ۴.
- ۱۲- بابک احمدی، بابک. (۱۳۸۳). سارتر که می‌نوشت. تهران: نشر مرکز.
- ۱۳- سارتر، ژان پل. (۱۹۴۶). اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر. ترجمه‌ی مصطفی رحیمی (۱۳۸۴). تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ یازدهم
- 14- Barrett, William. Irrational Man a Study in Existential Philosophy. New York: Anchor Books, Doubleday, 1990. Print.
- 15- Cotkin, George. Existential America. Baltimore: Johns Hopkins UP, 2003. Print.

- 16- eeeaaaa ter T aa trrrr ss xxistnntialitt Iaaal i Hmnggwy hhe Sun Also Rises. 2010 loufreshwater.com/2010/03/10/hemingways-existentialism. Retrieved at 1st July 2014
- 17- Holcombe, Wyy C. Mtt iv ff th Mtt if: mmm Tggggtt on Hmniwwyy ssss tttt ialism Hemiggway Rvvi (Ill l 33): 3-1 18-27. Web.
- 18- Lehan, D., Richard. A Dangerous Crossing: French Literary Existentialism and the Modern American Novel, 1973, A Chicago Classic, Southern Illinois University Press; 1st Edition edition.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی